



Vol. 12 | Issue. 46 | 2025 |

<https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir>

<https://doi.org/10.22034/jpti.2026.579754.1514>

Sacred Art as a Political Alternative to Modernity: A Contemporary Traditionalist Perspective

Seyyed Sajjad Al-Seyyed Ghafoor 

Graduate of Qom Seminary; PhD in Political Science and official researcher in the Quranic Interpretation Department of the Research Institute for Islamic Sciences and Culture, Qom. aleghafoor@isca.ac.ir

Article Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> <p>Received: 2025 /11 /13</p> <p>Revised: 2025 /12 /15</p> <p>Accepted: 2025 /12 /29</p> <p>Published Online: 2026 /01 /20</p>	<p>This article, with a focus on the views of contemporary traditionalists - particularly Seyyed Hossein Nasr, Ananda K. Coomaraswamy, and Frithjof Schuon - examines the position of sacred art as an alternative to modern and secular politics. Traditionalists, relying on the concept of the perennial philosophy (ḥikmat al-khālida), argue that sacred art is not merely an aesthetic phenomenon but an objective manifestation of the divine order and a reflection of political structures rooted in tradition. Through its symbolic language, this art serves as a bridge between the celestial realm (ʿālam al-malakūt) and the terrestrial world (ʿālam al-mulk), guiding society toward a transcendent order. In contrast, modern art is subjected to radical critique as an instrument that legitimizes the projects of secularism, humanism, and individualism. The article demonstrates how sacred art can function as a discourse of resistance against cultural colonialism and the crisis of meaning in the modern age, possessing the capacity to redefine the relationship between politics, religion, and society.</p> <p>Employing a descriptive-analytical method and through case studies of art and architecture in contemporary Iran (including the architecture of the Imam Reza (AS) Shrine, coffee-house painting, and revolutionary calligraphy), the article argues that sacred art is not a museum relic but a living language for articulating a civilizational alternative to the crises of the modern world.</p> <p>Keywords: Sacred Art, Traditionalism, Modernity, Politics, Secularism, Perennial Philosophy.</p>



هنر قدسی به‌مثابه آلترناتیو سیاسی در برابر مدرنیته؛ خوانشی از دیدگاه سنت‌گرایان معاصر

سید سجاد آل سیدغفور

استادیار دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، دکترای علوم سیاسی و محقق رسمی گروه تفسیر قرآن، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ایران، قم.
aleghafoor@isca.ac.ir

چکیده	اطلاعات مقاله
<p>این مقاله با تمرکز بر آرای سنت‌گرایان معاصر، به‌ویژه سید حسین نصر، آناندا کوماراسوامی و فریتهوف شووان، به بررسی جایگاه هنر قدسی به‌مثابه آلترناتیوی در برابر سیاست‌های مدرن و سکولار می‌پردازد. سنت‌گرایان، با اتکا به مفهوم حکمت خالده، استدلال می‌کنند که هنر قدسی صرفاً پدیده‌ای زیبایی‌شناختی نیست، بلکه تجلی عینی نظم الهی و بازتاب‌دهنده ساختارهای سیاسی مبتنی بر سنت است. این هنر، با زبان نمادین خود، میان عالم ملکوت و عالم مَلک پیوند برقرار می‌کند و جامعه را به‌سوی نظامی متعالی رهنمون می‌سازد. در مقابل، هنر مدرن به‌مثابه ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به پروژه‌های سکولاریسم، اومانیزم و فردگرایی، مورد نقدی بنیادین قرار می‌گیرد. مقاله حاضر نشان می‌دهد که هنر قدسی چگونه می‌تواند به‌عنوان گفتمانی مقاومتی در برابر استعمار فرهنگی و بحران معنویت در عصر مدرن عمل کند و ظرفیت بازتعریف نسبت میان سیاست، دین و جامعه را داشته باشد. این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و با مطالعه موردی هنر و معماری در ایران معاصر - از جمله معماری حرم امام رضا(ع)، نقاشی قهوه‌خانه‌ای و خوشنویسی انقلابی - استدلال می‌کند که هنر قدسی نه پدیده‌ای موزه‌ای و متعلق به گذشته، بلکه زبانی زنده برای بیان آلترناتیوی تمدنی در برابر بحران‌های جهان مدرن است.</p> <p>کلیدواژه‌ها: هنر قدسی، سنت‌گرایی، مدرنیته، سیاست، سکولاریسم، حکمت خالده.</p>	<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۶</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۲۰</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۷</p> <p>انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۰/۳۰</p> <p>صفحات: ۱-۲۷</p>

مقدمه

در جهان مدرن، هنر از کارکرد اصیل و قدسی خود فاصله گرفته و به ابزاری برای بیان ایدئولوژی‌های سکولار، مصرف‌گرایی و نسبی‌گرایی اخلاقی تبدیل شده است (شووان، ۱۳۹۴، ص. ۴۵). این تحول، برآیند یک انقطاع معرفت‌شناختی عمیق از حکمت جاویدان است که در سپهر اندیشه غرب رخ داده و هم‌زمان با فرایند گسترده سکولاریزاسیون در عرصه عمومی، هنر را از جایگاه رسانه‌ای برای تجلی امر متعالی، به کالایی برای ارضای امیال دنیوی و ابزاری در خدمت قدرت سیاسی تقلیل داده است. در این گذار تاریخی، زیبایی که زمانی جلوه‌ای از حقیقت مطلق و خیر اخلاقی تلقی می‌شد، به ذهنیتی صرفاً احساسی و سلیقه‌ای شخصی تبدیل شده است.

سنت‌گرایان معاصر، با اتکا به آموزه‌های ناب ادیان توحیدی و با تأکید بر حکمت خالده و هنر قدسی، به نقد بنیادین این روند پرداخته و هنر را به‌مثابه واسطه‌ای ضروری برای بازگشت به نظم الهی و سیاست مبتنی بر سنت معرفی می‌کنند. از نگاه آنان، هنر قدسی تنها یک پدیده زیبایی‌شناختی نیست، بلکه بازتابی از حقایق ازلی و ابزاری برای تربیت نفوس و تنظیم روابط اجتماعی بر اساس اصول متافیزیکی است (نصر، ۱۳۷۹، ص. ۲۳). این نگرش، هنر را از حاشیه به متن پروژه بازسازی اجتماعی بازمی‌گرداند و برای آن نقشی محوری در شکل‌دهی به تمدنی قائل است که مشروعیت خود را از امر قدسی وام می‌گیرد؛ بنابراین هنر قدسی در این پارادایم، نه یک فعالیت فراغتی که یک فریضه و یک فن مقدس است که غایت آن هدایت انسان به سوی کشف حقیقت درونی خود و انعکاس آن در ساختار جامعه است.

این مقاله در پی آن است که با عبور از نقد صرف، این خوانش سیاسی از هنر قدسی را به‌عنوان آلترناتیوی جدی و نظام‌مند برای نظم سیاسی مدرن مورد واکاوی قرار دهد. پرسش محوری آن است که چگونه نمادها، اشکال و ریتم‌های برآمده از هنر قدسی می‌توانند نه تنها ذهنیت فردی، بلکه نهادهای جمعی، روابط قدرت و در نهایت گفتمان مسلط سیاسی را دگرگون ساخته و مبانی یک نظم بدیل را پی‌ریزی کنند.

مسئله اصلی این پژوهش، بررسی امکان بازخوانی هنر قدسی به‌مثابه یک آلترناتیو سیاسی - فرهنگی در برابر هژمونی گفتمان مدرنیته و دولت - ملت‌های سکولار است. جهان‌نگری

مدرن، با محوریت انسان به‌عنوان معیار همه‌چیز (اومانیزم)، عقلانیت ابزاری را جایگزین خرد ناب قدسی کرده و سیاست را به عرصه‌ای صرفاً مادی برای تنازع منافع و اعمال قدرت تقلیل داده است. در چنین فضایی، هنر نیز یا به خدمت ایدئولوژی‌های زمینی درآمده است - همچون هنر پروپاگانداي حکومت‌های توتالیتار یا هنر متعهد چپ - یا در دام نسبی‌گرایی زیبایی‌شناختی و پوچ‌گرایی پست‌مدرن گرفتار آمده است؛ اما آیا هنر قدسی، با نظام نمادین، هندسه مقدس، اساطیر بنیادین و ساختار معنایی خود، می‌تواند مبانی نظم سیاسی بدیلی را پایه‌ریزی کند که در آن مشروعیت، از امر متعالی نشأت گیرد؟ این پرسش، هسته مرکزی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد. برای پاسخ به آن، باید به شواهد تاریخی و نظری متوسل شد: چگونه معماری مساجد و کلیساهای جامع، ساختار فضایی یک جامعه دینی را سازمان می‌داد؟ چگونه نقوش سنتی و خوشنویسی، جهان‌بینی توحیدی را در اذهان نهادینه می‌کردند؟ و چگونه موسیقی آیینی، نظم کیهانی را بازتاب داده و حس تعلق به حقیقتی برتر را تقویت می‌نمود؟

این پژوهش بر این فرض استوار است که هنر قدسی، به دلیل برخورداری از یک‌زبان نمادین جهان‌شمول و ریشه‌دار در حکمت ازلی، قادر است با تأثیر بر ناخودآگاه جمعی، مبانی یک تنوپولی یا شهر الهی را بنیان نهد؛ جامعه‌ای که در آن، قانون، اخلاق، اقتصاد و فرهنگ، همگی بازتابی از یک حقیقت واحد و تغییرناپذیر هستند؛ بنابراین مسئله صرفاً زیبایی‌شناسی نیست، بلکه بررسی یک فناوری معنا‌ساز است که می‌تواند در تقابل با فناوری‌های معنا‌ساز دنیای مدرن، زمینه‌ساز ظهور یک آلترناتیو تمدنی گردد. این مقاله می‌کوشد با واکاوی این مکانیسم‌ها، گامی در جهت تبیین این امکان بدیل بردارد.

سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که هنر قدسی از منظر سنت‌گرایان معاصر چگونه می‌تواند به‌عنوان یک آلترناتیو سیاسی در برابر مدرنیته عمل کند؟

فرضیه این است، به نظر می‌رسد هنر قدسی با ارائه یک نظام نمادین و زیبایی‌شناختی آلترناتیو، مشروعیت حکومت‌های سکولار را به چالش کشیده، حافظه تمدنی جوامع را احیا کرده و امکان بازسازی نظم سیاسی مبتنی بر امر متعالی و سلسله‌مراتب وجودی را فراهم می‌آورد.

مطالعات پیشین در حوزه هنر قدسی، با آثاری بنیادین و سترگ همراه بوده است.

پژوهش‌های کلیدی‌ای همچون آثار تیتوس بورکهارت در هنر مقدس در شرق و غرب و آناندا کوماراسوامی در حکمت هنر قدسی، سنگ بنای نظریه‌پردازی در این عرصه را نهاده‌اند. این متفکران به شکلی عمیق و نظام‌مند بر جنبه‌های زیبایی‌شناختی، نمادین و متافیزیکی هنر قدسی تمرکز کرده‌اند و به‌خوبی نشان داده‌اند که چگونه فرم‌های هنری سنتی - از معماری و نقاشی تا موسیقی و صنایع دستی - به‌مثابه زبان‌هایی رمزآلود، حقایق عالم بالا را منعکس کرده و نقش واسطه‌ای برای تعالی روح انسان ایفا می‌کنند. اگرچه این مبانی نظری بی‌تردید ضروری و اساسی‌اند و چهارچوبی استوار برای هرگونه بحث بعدی فراهم می‌آورند، اما باید اذعان کرد که پیوند مستقیم و صریح این مبانی با عرصه سیاست عملی و نقد ساختارهای قدرت در جهان مدرن، کمتر مورد توجه و واکاوی قرار گرفته است.

این شکاف در ادبیات موجود، به‌ویژه زمانی آشکار می‌شود که آثار سایر اندیشمندان سنت‌گرا مانند سید حسین نصر در معرفت و معنویت یا فریتهوف شووان در وحدت متعالی ادیان را نیز مورد ملاحظه قرار می‌دهیم. اگرچه این نویسندگان به کرات بر نقش هنر در شکل‌دهی به یک کل تمدنی اشاره کرده‌اند، اما تحلیل سیستماتیک از هنر به‌عنوان یک ابزار سیاسی در تقابل با دولت - ملت‌های سکولار، عموماً مسکوت مانده است. به‌بیان‌دیگر، پیشینه پژوهش حاضر، غنی از مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی است، اما در عرصه کاربردی سازی این مبانی برای نقد گفتمان مسلط سیاسی و ارائه یک آلترناتیو عینی، خلأیی محسوس وجود دارد.

پژوهش حاضر با وام‌گیری از این چهارچوب نظری غنی و اتکا به همان اصول جاودان حکمت خالده، در پی بسط و توسعه آن به حوزه بکر نظریه سیاسی است. این تحقیق بر آن است تا با عبور از توصیف صرف کارکردهای فردی و معنوی هنر قدسی، نشان دهد که چگونه این هنر، با ساخت معنا کردن در سپهر عمومی، ظرفیت ذاتی برای نقد رادیکال بنیادهای نظم سیاسی مدرن و همچنین ارائه مبانی یک بدیل تمدنی را در خود نهفته دارد. هدف، پر کردن این خلأ نظری با نشان دادن ظرفیت هنر قدسی برای تأسیس یک «سیاست قدسی» است.

۱. پیشینه تحقیق

مطالعه هنر قدسی در چهارچوب اندیشه سنت‌گرایی، پیشینه‌ای نسبتاً غنی اما نامتوازن دارد. از یک‌سو، آثاری بنیادین در تبیین مبانی متافیزیکی، نمادشناختی و زیبایی‌شناختی این هنر تألیف شده‌اند؛ از سوی دیگر، پیوند این مبانی با عرصه سیاست عملی و نقد ساختارهای قدرت مدرن، به‌ندرت به‌صورت نظام‌مند مورد کاوش قرار گرفته است.

الف) مطالعات بنیادین در باب هنر قدسی

نظریه‌پردازی در حوزه هنر قدسی عمدتاً مدیون اندیشمندان مکتب سنت‌گرایی یا حکمت خالده است. تیتوس بورکهارت در کتاب هنر مقدس در شرق و غرب با رویکردی تطبیقی، اصول مشترک هنر مقدس در سنت‌های مسیحی، اسلامی، هندی و بودایی را آشکار ساخت و نشان داد که چگونه فرم‌های هنری - از معماری تا موسیقی - همواره بازتاب‌دهنده نظم کیهانی و سلسله‌مراتب وجود بوده‌اند. آناندا کوماراسوامی در آثار خویش از جمله *The Transformation of Nature in Art* و حکمت هنر قدسی با تکیه بر سنت هندویی و بودایی، تمایز بنیادین هنر سنتی (که در خدمت امر متعالی است) از هنر مدرن (که خودبنیاد و فردگراست) را تبیین کرد. فریتهوف شووان در مقاله «اصول و معیارهای هنر قدسی» (۱۳۹۴)، بر نقش نماد و زبان رمزی به‌عنوان پل میان ملکوت و ملک تأکید ورزید. سید حسین نصر نیز در کتاب‌هایی مانند *Islamic Art and Spirituality* و هنر و معنویت اسلامی به تبیین مبانی هنر قدسی در جهان اسلام - با تأکید بر خوشنویسی، معماری مسجد و هندسه مقدس - پرداخت. در ایران، پژوهشگرانی همچون حسن بلخاری در «مبانی عرفانی و معنوی هنر و معماری اسلامی» (۱۳۹۰) و محمد شجاعی در «هنر قدسی و زیبایی‌شناسی مدرن: مطالعه تطبیقی آرای سنت‌گرایان و فیلسوفان معاصر» (۱۳۹۵) کوشیده‌اند تا آرای سنت‌گرایان را با رویکردی تطبیقی و بومی بازخوانی کنند. این آثار اگرچه از غنای نظری بالایی برخوردارند، اما عمدتاً در سطح معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی هنر باقی می‌مانند و کمتر به نسبت هنر قدسی با نهادهای قدرت، مشروعیت سیاسی و بدیل‌سازی در برابر دولت - ملت مدرن می‌پردازند.

ب) مطالعات مرتبط با سیاست و هنر قدسی (شکاف نظری)

پژوهش‌هایی که مستقیماً به نسبت هنر قدسی و سیاست پرداخته‌اند، اندک و اغلب غیر نظام‌مند هستند. برخی نویسندگان مانند رنه گنون (۲۰۰۱) به نقد تمدن مدرن از منظر سنت پرداخته‌اند، اما عمدتاً در سطح کلان فلسفی و بدون ارائه یک الگوی سیاسی عملی مبتنی بر هنر باقی مانده‌اند. در ایران، احمد گل محمدی در بحث جهانی‌شدن و هویت به کارکردهای سیاسی هنر در جوامع سنتی اشاره کرده، اما به‌طور خاص هنر قدسی را به‌مثابه «آلترناتیو» صورت‌بندی نکرده است. ناصر فکوهی در بستر انسان‌شناسی، مفهوم هتروتوپیا را در معماری سنتی ایران به کار برده که به فهم فضای سیاسی-قدسی نزدیک می‌شود، ولی باز هم گامی به‌سوی نظریه‌پردازی سیاسی بر نمی‌دارد. از سوی دیگر، مطالعات پسااستعماری (مانند ادوارد سعید، ۱۳۷۹؛ فرانتس فانون، ۱۳۸۰) به نقش فرهنگ و هنر در مقاومت علیه سلطه غرب توجه کرده‌اند، اما این آثار عمدتاً در چهارچوب سکولار و با غفلت از «امر قدسی» به‌عنوان منبع مشروعیت بدیل عمل می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، پیوند میان نقد معرفت‌شناختی سنت‌گرایان از هنر مدرن و نقد سیاسی-فرهنگی پسااستعماری از هژمونی غرب، تاکنون به نحو نظام‌مندی برقرار نشده است.

ج) نوآوری مقاله حاضر

با توجه به خلأ یادشده، مقاله حاضر برای نخستین بار کوشش می‌کند تا خوانشی سیاسی از هنر قدسی ارائه دهد و آن را نه صرفاً یک پدیده زیبایی‌شناختی یا معنوی، بلکه به‌عنوان آلترناتیوی تمدنی در برابر نظم سیاسی مدرن صورت‌بندی کند. نوآوری مقاله در سه سطح است:

سطح نظری: طراحی چهارچوبی مفهومی با استفاده از اصطلاحاتی چون «تئوپولی»، «دموکراسی قدسی» و «سیاست قدسی» که پیوند میان هنر، متافیزیک و قدرت را تبیین می‌کند
سطح روش‌شناختی: ترکیب رویکرد توصیفی-تحلیلی با مطالعه موردی در ایران معاصر (حرم امام رضا^ع)، نقاشی قهوه‌خانه‌ای و خوشنویسی انقلابی) برای نشان دادن ظرفیت عینی هنر قدسی در مقاومت و بدیل‌سازی.

سطح انتقادی: شناسایی نظام‌مند چالش‌های فراروی این آلترناتیو (کالایی‌شدن، موزه‌ای

شدن، بحران انتقال و به‌ویژه فقدان نظریه سیاسی) و ارائه راهبردهایی برای گذار به نوست‌گرایی که قادر به گفتگو با جهان مدرن باشد. به‌این ترتیب، مقاله حاضر نه صرفاً ادامه‌دهنده مسیر پیشینیان، بلکه گشاینده افقی جدید در نسبت‌شناسی هنر قدسی و سیاست است.

۲. روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر هدف، بنیادی-نظری و از نظر ماهیت، توصیفی-تحلیلی است. این روش برای بررسی آرای سنت‌گرایان معاصر (سید حسین نصر، آناندا کوماراسوامی و فریتهوف شووان) و نسبت‌سنجی هنر قدسی با سیاست و مدرنیته انتخاب شده است؛ زیرا امکان توصیف دقیق دیدگاه‌ها و سپس تحلیل پیوندهای پنهان میان آن‌ها با مفاهیم سیاسی را فراهم می‌آورد.

گردآوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای-اسنادی انجام شده است. منابع مورد استفاده شامل آثار اصلی اندیشمندان سنت‌گرا به زبان‌های فارسی و انگلیسی، همچنین تفاسیر و نقدهای مرتبط با اندیشه ایشان و همچنین برخی نظریه‌های مدرن در حوزه جامعه‌شناسی هنر و سیاست (برای نقد پارادایم سکولار) است.

تحلیل داده‌ها در چند گام صورت گرفته است:

۱. توصیف نظام‌مند مبانی نظری هنر قدسی (حکمت خالده، نمادگرایی و تمایز با هنر مدرن) بر اساس متون سنت‌گرایان؛

۲. استخراج دلالت‌های ضمنی این مبانی برای عرصه سیاست و حکومت، از طریق تحلیل نسبت میان نمادهای هنر قدسی و ساختارهای قدرت در تمدن‌های سنتی؛

۳. نقد هنر مدرن از منظر سکولاریزاسیون، کالایی شدن و بحران معنا، با تکیه بر آرای سنت‌گرایان و نیز مفاهیم برگرفته از نظریه‌پردازان مدرن (همچون وبر، بوردیو و لیوتار)؛

۴. مطالعه موردی سه نمونه از هنر قدسی در ایران معاصر، معماری حرم امام رضا(ع)، نقاشی قهوه‌خانه‌ای و خوشنویسی انقلابی؛ انتخاب این نمونه‌ها بر اساس معیارهایی همچون تنوع هنری (معماری، نقاشی و خوشنویسی)، دسترسی به اسناد معتبر و نقش برجسته آن‌ها در گفتمان فرهنگی-سیاسی ایران صورت گرفته است. تحلیل هر نمونه با رویکرد توصیفی-

تحلیلی و با تمرکز بر کارکرد نمادین، سیاسی و مقاومتی آن انجام شده است.

۵. آسیب‌شناسی و شناسایی چالش‌های فراروی هنر قدسی در جهان معاصر (کالایی شدن، موزه‌ای شدن، بحران انتقال و فقدان نظریه سیاسی نظام‌مند) به عنوان گام نهایی تحلیل اعتبار پژوهش از طریق تطبیق مستمر یافته‌ها با متون اصلی سنت‌گرایان و نیز بهره‌گیری از آرای پژوهشگران دیگر در حوزه‌های مرتبط تأمین شده است. همچنین توصیف شفاف گام‌های تحلیل، امکان‌بازینی و داوری را برای خواننده فراهم می‌آورد.

محدودیت پژوهش عمدتاً به کمبود منابع مستقیم در خصوص نسبت‌سنجی صریح هنر قدسی و سیاست در میان خود سنت‌گرایان بازمی‌گردد که پژوهش را ناگزیر به استنتاج و تفسیر دیدگاه‌های ضمنی ایشان ساخته است.

۳. مبانی نظری هنر قدسی در اندیشه سنت‌گرایان

۳-۱. حکمت خالده و هنر: بنیادهای متافیزیکی

از منظر سنت‌گرایان، هنر قدسی را می‌بایست به مثابه تجلی عینی و محسوس حکمت خالده فهمید که خود، معرفتی است جاودان و فراتاریخی، ریشه‌دار در عالم متعالی. این حکمت، به مثابه جوهری واحد، در کثرت سنن اصیل دینی و فرهنگی از مسیحیت و اسلام تا هندوئیسم و بودیسم متجلی شده است (شووان، ۱۳۹۴، ص. ۱۲۳؛ نصر، ۱۳۷۹، ص. ۴۵). بر این اساس، هنر قدسی نه بر مبنای ذوق متغیر شخصی یا نوآوری فردی، بلکه بر طبق اصولی تغییرناپذیر و فراتاریخی صورت‌بندی می‌شود که سرچشمه‌ای ماوراءالطبیعی دارند (کوماراسوامی، ۱۳۸۴، ص. ۶۷). این اصول، در حقیقت، بازتاب عینی قوانین کیهانی و سلسله مراتب وجود هستند که ساختار عالم را سامان می‌بخشند.

نصر با تصریح بر این امر، هنر قدسی را زبان مرئی حکمت جاویدان می‌خواند و رسالت اصلی آن را یادآوری حقیقت فراموش‌شده و بازگرداندن انسان به اصل ازلی خویش می‌داند. (نصر، ۱۳۷۹، ص. ۵۶) از این رو، غایت غایی هنر قدسی، نمود دادن امر متعالی در قالب محسوسات و مادیات است، نه بیان حالات روان‌شناختی و عواطف گذرای هنرمند. این تمایز معرفت‌شناختی، نقطه گسست بنیادین پارادایم هنر قدسی از پارادایم هنر مدرن است (شجاعی، ۱۳۹۵، ص. ۸۹).

۲-۳. نمادگرایی به مثابه زبان عالم غیب

هنر قدسی، به عنوان پلی میان عالم ملکوت و عالم ملک، از زبان نمادین بهره می‌گیرد. در این هنر، هر شکل، رنگ، نسبت و ساختار هندسی - از گنبد مساجد که نمادی از عرش الهی و وحدت وجود تلقی می‌شود، تا نقش ماندالا در سنت بودایی که نموداری از ساختار کیهان و سیر تکاملی روح به سوی وحدت اولیه است - در واقع بازتابی از حقایق متعالی به شمار می‌آید؛ حقایقی که فراتر از ادراک حسی مستقیم قرار دارند (Burckhardt, 1967, p.32; Coomaraswamy, 1934, p.54). این نظام نمادین، با فعال‌سازی حافظه متافیزیکی انسان، او را از غفلت زایدالوصف جهان مدرن رهایی می‌بخشد. شووان در تبیین این سازوکار معتقد است که نماد، در دقیق‌ترین تعریف، تجلی حقیقتی ماورایی در قالب دنیوی و محسوس است (شووان، ۱۳۹۴، ص ۷۸). هنر قدسی بدون نماد، همچون جسدی بی‌روح و فاقد حیات معنوی است. برای نمونه، در معماری اسلامی، کاربست هندسه مقدس و نقوش اسلیمی که ویژگی تکرار شونده‌گی و بی‌نهایت‌نمایی دارند، به‌طور عینی، نماد نظم الهی، ابدیت و تعالی از جهان مادی فانی هستند (بلخاری، ۱۳۹۰، ص. ۱۵۶). به همین ترتیب، در هنر مسیحی، تابلوهای نمادگرایانه دوره رنسانس اولیه، پیش از آنکه بازنمایی طبیعت گرایانه باشند، متنی تصویری برای بیان حقایق کتاب مقدس محسوب می‌شوند.

۳-۳. تفاوت‌های بنیادین هنر قدسی و هنر مدرن

بر پایه دیدگاه سنت‌گرایان، تمایزات پارادایمی بین این دو گونه هنری را می‌توان در چند محور اساسی صورت‌بندی کرد:

هنر قدسی: این هنر هترونوم و مبتنی بر اصولی الهی و فرافردی است. خاستگاه آن جمعی و جامعه‌محور بوده و ماهیتی نمادین و حامل معنا دارد. جهت‌گیری آن همواره معطوف به تعالی، فضیلت و بازگرداندن انسان به مرکز وجود خویش است. کارکرد آن، تربیت نفوس و ایجاد انسجام اجتماعی بر اساس اخلاق و معنویت است. اثر هنری در این پارادایم، وسیله‌ای برای تشبیه و فهم حقایق برتر به شمار می‌آید (نصر، ۱۳۷۹، ص. ۱۱۲؛ Guénon, 2001, p. 75).

هنر مدرن: در مقابل، هنر مدرن خودبنیاد و متکی بر ابداع فردی و اصالت خلاقیت شخصی هنرمند است. این هنر ماهیتی فردگرا دارد و اثر هنری را به‌عنوان موجودیتی خودبسنده و غالباً معطوف به فرم محض تعریف می‌کند. هنر مدرن به‌طور ساختاری از معنویت و متافیزیک گسسته و در بهترین حالت به بازتاب بحران معنوی انسان مدرن می‌پردازد و در بدترین حالت، به خدمت ایدئولوژی‌های سکولار چون ناسیونالیسم، لیبرالیسم یا مارکسیسم درمی‌آید (کوماراسوامی، ۱۳۸۴، ص. ۲۱۰). در این فرایند، اثر هنری از بستر سنتی و کارکرد قدسی خود جدا شده و به کالایی برای مصرف در بازار هنر و شیئی قابل جمع‌آوری در موزه‌ها تبدیل می‌شود (بورکهارت، ۱۳۹۲، ص. ۹۸). این گذار از نماد به نشانه خودخواسته، بنیان زیبایی‌شناسی مدرن را تشکیل می‌دهد.

۳-۴. درآمد نظریه سیاسی نظام‌مند برای هنر قدسی

برای صورت‌بندی یک نظریه سیاسی نظام‌مند بر مبنای هنر قدسی، می‌توان از مفهوم تنوپولیس یا شهر الهی بهره گرفت؛ شهری که در آن، مشروعیت قدرت نه از خواست مردم یا قرارداد اجتماعی، بلکه از انطباق با نظم کیهانی و حقایق ازلی نشأت می‌گیرد. در این چهارچوب، هنر قدسی به‌مثابه فناوری سیاسی معنا‌ساز عمل می‌کند که با نهادینه کردن نمادهای متعالی در عرصه عمومی، بنیان مشروعیت حکومت را پی‌ریزی می‌کند. این نگاه، آلت‌رنا‌تیوی در برابر پارادایم مسلط دموکراسی لیبرال به شمار می‌رود؛ پارادایمی که در آن، سیاست امری صرفاً زمینی و مبتنی بر عقلانیت ابزاری تلقی می‌شود (Guénon, 2001, p. 112).

در چهارچوب این نظریه، نسبت هنر قدسی با مفاهیم مدرنی چون دموکراسی، نه از طریق طرد آن‌ها، بلکه از مسیر «بازتعریف متافیزیکی» ممکن می‌شود. برای نمونه، می‌توان از «دموکراسی قدسی» سخن گفت؛ الگویی که در آن، مشارکت عمومی نه بر پایه اصالت خواست فردی، بلکه در راستای تحقق خیر متعالی و در چهارچوب سلسله‌مراتب وجودی معنا می‌یابد. در این مدل، هنر قدسی با خلق فضایی عمومی آمیخته با امر قدسی، بستری برای تربیت اخلاقی - سیاسی شهروندان فراهم می‌آورد و اراده عمومی را به سوی حق مطلق هدایت می‌کند (بلخاری قهی، ۱۳۸۶، ص. ۲۰۱). این نظریه، درعین حال، پاسخی به

چالش فقدان چارچوب نظری نیز به شمار می‌رود؛ زیرا الگویی ارائه می‌دهد که در آن، زیبایی‌شناسی، متافیزیک و سیاست در قالب کلیتی منسجم با یکدیگر تلفیق می‌شوند و هنر قدسی نه به‌عنوان مقوله‌ای حاشیه‌ای، بلکه به‌مثابه ستون فقرات یک نظم سیاسی بدیل ظاهر می‌گردد.

۴. نسبت هنر قدسی با سیاست و حکومت

۴-۱. هنر به‌مثابه تجلی عینی نظم سیاسی - الهی

در تمدن‌های سنتی، هنر قدسی صرفاً یک فعالیت زیبایی‌شناختی نبود، بلکه بازتاب‌دهنده عینی و ملموس نظم کیهانی و سلسله‌مراتب وجود محسوب می‌شد. این نظم متافیزیکی، مستقیماً در ساختار اجتماعی و سیاسی متجلی می‌گشت و هنر، رسانه اصلی این تجلی بود. برای مثال، در معماری ایرانی-اسلامی، چیدمان سلسله‌مراتبی فضاها - از مسجد و مدرسه تا کاخ و بازار- بر اساس مفهوم مرکز (نماد وحدت وجود و توحید) و جهات اربعه (نماد کثرت در وحدت و گسترش خلقت) طراحی می‌شد. این ساختار، نه تنها کارکردی زیبایی‌شناختی، بلکه کارویژه‌ای سیاسی- الهی داشت و مشروعیت حکومت را به‌عنوان نگهبان این نظم مقدس تثبیت می‌کرد (Burckhardt, 1967, p. 89; نصر، ۱۳۷۹، ص. ۱۷۸). شهرسازی سنتی را می‌توان بازتابی زمینی از شهر آرمانی یا مدینه فاضله دانست که در آن هر جزء، جایگاهی مبتنی بر حکمت الهی داشت. موقعیت مسجد جامع در کالبد شهر، حکم قلب را در پیکره یک ارگانسم زنده داشت و بازارها، مدارس و محله‌ها نه بر اساس تمایزات طبقاتی- اقتصادی مدرن، بلکه بر پایه وحدت ارگانیک و تقسیم کار مبتنی بر سنت حول این مرکز معنوی سازمان می‌یافتند. این فضاسازی، نوعی هتروتوپیا به معنای فوکویی ایجاد می‌کرد. فضایی واقعی که هم‌زمان بازنمایی نمادین نظم کیهانی بود (فکوهی، ۱۳۸۵، ص. ۲۳۴). این معماری، شهروند را در فضایی غوطه‌ور می‌ساخت که به‌طور مداوم او را به یاد امر متعالی و جایگاهش در این نظم کلی می‌انداخت.

۴-۲. هنر قدسی و مشروعیت‌بخشی به حکومت: از نماد تا قدرت

حکومت‌های سنتی از ایران باستان تا خلافت اسلامی و امپراتوری روم مقدس با درکی ژرف

از روانشناسی جمعی، از هنر به مثابه یک فناوری نمادین برای نمایش، تثبیت و بازتولید مشروعیت خود بهره می‌بردند. معماری ایوان‌های عظیم (نماد شکوه و عظمت و واسطه‌گی میان زمین و آسمان)، کتیبه‌های قرآنی در کتیبه‌نگاری بناهای دولتی (نماد حاکمیت قانون الهی و نه قانون بشری) و تشریفات پیچیده درباری که سرشار از نمادها و آیین‌ها بود، همه در راستای ایجاد اسطوره سیاسی عمل می‌کردند (الیاده، ۱۳۷۵، ص. ۹۲).

هنر، این الگوی حکمرانی را در قالب‌هایی محسوس، باشکوه و قابل فهم برای عامه مردم - که اکثریت آنان بی‌سواد بودند - متجلی می‌ساخت. این فرایند را می‌توان نوعی هژمونی، به معنای گرامشی آن، دانست؛ هژمونی‌ای که نه از طریق زور صرف، بلکه با اقتناع فرهنگی و بهره‌گیری از نمادها اعمال می‌شد. برای نمونه، در دوره صفوی، گسترش هنرهای شیعی - همچون تعزیه و نقاشی قهوه‌خانه‌ای - در کنار معماری مساجد، به‌طور هم‌زمان به تحکیم پایه‌های مذهبی و سیاسی حکومت کمک شایانی کرد (فلاح، ۱۳۸۸، ص. ۱۱۱).

۳-۴. هنر قدسی در تقابل پارادایمی با دولت - ملت مدرن

دولت - ملت مدرن، به‌عنوان محصول نهایی سکولاریزاسیون و عقلانیت ابزاری، نیازمند بازتعریف مبانی مشروعیت و هویت‌سازی جدیدی بود. در این گذار، هنر از خدمت امر قدسی به خدمت ایدئولوژی‌های سکولار درآمد. مجسمه‌های سکولار از قهرمانان ملی، نقاشی‌های حماسی از صحنه‌های نبرد استقلال‌طلبانه و معماری بناهای دولتی با الهام از معماری کلاسیک روم (نماد عقلانیت و قانون‌مداری سکولار) یا سبک‌های مدرنیستی (نماد پیشرفت و توسعه‌طلبی)، همگی در خدمت ساختن هویت ملی و مشروعیت‌بخشی به دولت - ملتی بودند که خود را جایگزین نظم کهن می‌کرد (گل محمدی، ۱۳۹۰، ص. ۷۶).

هنر قدسی، با تأکید بر فراملی بودن، فراقومی بودن و جهان‌شمولی سنت - همچون امت اسلامی یا جامعه مسیحی جهانی - آلت‌رئاتیوی رادیکال در برابر این پارادایم مسلط ارائه می‌دهد (نصر، ۱۳۷۹، ص. ۲۰۱). این هنر، مرزهای ملی مصنوع و قراردادی را به رسمیت نمی‌شناسد و در عوض، بر جامعه‌ای مبتنی بر ایمان مشترک و سنت واحد، یعنی امت، تأکید می‌ورزد. از این منظر، هنر قدسی نه تنها یک سبک هنری، بلکه ابزاری برای مقاومت متافیزیکی در برابر

انقطاع تاریخی ایجاد شده به واسطه مدرنیته است. این تقابل، در هستی‌شناسی اجتماعی هنر قدسی ریشه دارد؛ هستی‌شناسی‌ای که امت را به مثابه واقعیتی متافیزیکی و برتر از ملت فهم می‌کند و هنر را زبان بیان این واقعیت می‌داند (حکمت، ۱۳۹۲، ص. ۱۵۴)؛ بنابراین بازخوانی هنر قدسی می‌تواند مبانی یک نظم سیاسی پسا سکولار را صورت‌بندی کند؛ نظمی که در آن، مشروعیت بار دیگر از امر متعالی سرچشمه می‌گیرد.

۵. نقد هنر مدرن از منظر سیاسی: از سکولاریزاسیون تا کالایی شدن

۱-۵. هنر مدرن به مثابه ابزار سکولاریزاسیون و تغییر پارادایم معرفت‌شناختی

فرایند مدرنیزاسیون در حوزه هنر را می‌توان نوعی انقلاب معرفت‌شناختی تلقی کرد که همگام و همسو با پروژه عظیم سکولاریزاسیون در عرصه عمومی پیش رفته است. این تحول را می‌توان در سه مرحله تاریخی ردیابی کرد: نخست، دوره رنسانس با محوریت انسان‌محوری (اومانیزم) که حتی در آثار مذهبی نیز بدن انسان و طبیعت را، به جای نمادهای متعالی، در مرکز توجه قرار داد؛ دوم، دوره مدرنیسم که با حذف نظام‌مند نمادهای دینی و جایگزینی فرم‌های انتزاعی و کارکردمحور، فضایی کاملاً سکولار خلق کرد؛ سوم، دوره معاصر که با ترویج نسبی‌گرایی اخلاقی و به چالش کشیدن هرگونه حقیقت متعالی، در خدمت پروژه جدایی دین از سیاست و عرصه عمومی قرار گرفته است (شووان، ۱۳۹۴، ص. ۱۱۲؛ برگر، ۱۳۸۰، ص. ۶۷). این تحولات را می‌توان در چهارچوب مفهوم «افسون‌زدایی از جهان» وبر تحلیل کرد. برای مثال، تبدیل کلیساها به موزه یا مراکز فرهنگی، نماد بارز تصرف فضای مقدس از سوی گفتمان سکولار است. این فرایند، نوعی جابه‌جایی نمادین پدید آورده که در آن، اثر هنری از «نماد» - که به حقیقتی متعالی ارجاع می‌دهد - به «نشانه‌ای خودارجاع» تبدیل شده است (حکمت، ۱۳۹۲، ص. ۱۸۹).

۵-۲. هنر پست‌مدرن و تعمیق بحران معنا: از فروپاشی فراروایت‌ها تا بی‌اعتباری عرصه عمومی

هنر پست‌مدرن، با طرح شعارهایی چون «مرگ نویسنده» (بارت) و «برابری تفاسیر»، نه تنها راه را برای بحران معنا گشود، بلکه به ابزاری برای تضعیف هویت‌های دینی و ملی نیز تبدیل شد. این رویکرد، با ترویج بی‌اعتباری نسبت به همه فراروایت‌ها (لیوتار)، فضایی پدید

آورده است که در آن، هیچ معیار ثابتی برای تمایز میان حقیقت و خطا، زیبایی و زشتی و خیر و شر وجود ندارد (لیوتار، ۱۳۷۹، ص. ۴۵).

پرفورمنس‌ها و اینستالیشن‌های معاصر نیز غالباً فاقد هرگونه عمق متافیزیکی‌اند و صرفاً به بازتولید پوچی، شک و بی‌معنایی می‌پردازند. این نوع هنر، هرگونه روایت کلان - از جمله روایت دینی - را به چالش می‌کشد، اما خود قادر به ارائه هیچ آلترناتیو معناداری نیست. از این منظر، هنر پست‌مدرن نه تنها ناقد مدرنیته، بلکه در نهایت شریک جرم آن در تثبیت وضعیت موجود سرمایه‌داری متأخر است (جیمسون، ۱۳۸۵، ص. ۱۲۳). این هنر، با تخریب هرگونه بنیان استوار معنایی، در عمل فضای عمومی را برای سیاست‌زدایی آماده می‌سازد.

۳-۵. هنر معاصر به مثابه کالا در نظام سرمایه‌داری: از ارزش نمادین تا بت‌وارگی کالایی

در نظام سرمایه‌داری متأخر، هنر به کالایی لوکس، ابزار سفته‌بازی مالی و نمایش طبقه اجتماعی تبدیل شده است. این فرایند را می‌توان با مفهوم کالایی شدن و بت‌وارگی کالا مارکس تحلیل کرد. گالری‌ها، موزه‌های خصوصی و حراجی‌های بین‌المللی مانند کریستی و ساتییز هنر را از کارکرد قدسی و حتی اجتماعی آن تهی کرده و به ابزار انباشت سرمایه و نمایش ثروت تبدیل کرده‌اند (نصر، ۱۳۷۹، ص. ۱۷۸). این کالایی شدن هنر، آن را به خدمت منطق سرمایه‌داری درآورده و هرگونه امکان مقاومت رادیکال و اصیل را از آن سلب کرده است. اثر هنری مدرن، به کالای نمادین تبدیل می‌شود که ارزش آن نه بر اساس محتوای معنوی، بلکه بر اساس نام هنرمند و منطق بازار تعیین می‌گردد. این پدیده، منجر به ظهور چیزی شده که بورديو آن را خشونت نمادین می‌نامد. نوعی سلطه‌گری که از طریق پذیرش ضمنی ارزش‌های بازار هنر اعمال می‌شود (بورديو، ۱۳۸۱، ص. ۹۸). از این منظر، نهادهای هنری معاصر از موزه‌ها تا دوسالانه‌ها به ابزارهای نظارت نمادین تبدیل شده‌اند که با تعریف مشروعیت هنری، در واقع در خدمت بازتولید نظم مسلط سرمایه‌داری عمل می‌کنند. این تحلیل، هنر مدرن را نه به‌عنوان قلمرو آزادی که به‌عنوان عرصه‌ای از مناسبات قدرت و سلطه نشان می‌دهد.

۶. هنر قدسی به‌منابۀ مقاومت در برابر استعمار فرهنگی: از هویت‌سازی تا دیپلماسی تمدنی

۶-۱. احیای هنرهای سنتی در جهان اسلام: تقویت هویت سیاسی و بازتعریف خود تمدنی

کشورهایی مانند ایران، ترکیه و مالزی با احیای نظام‌مند هنرهای سنتی از خوشنویسی و مینیاتور تا معماری اسلامی در پی مقاومت در برابر هجوم فرهنگی غرب و تقویت هویت مستقل فرهنگی سیاسی خود برآمده‌اند. این حرکت را می‌توان در چهارچوب نظریه هویت‌سازی پسااستعماری تحلیل کرد که در آن، بازگشت به سنت‌های بومی، پاسخی است به ضرورت بازتعریف خویشتن در برابر دیگری غربی (سعید، ۱۳۷۹، ص. ۸۹). این فرایند، صرفاً یک بازگشت نوستالژیک به گذشته نیست، بلکه تلاشی آگاهانه برای ارائه یک روایت آلترناتیو از تمدن در برابر جهانی‌سازی لیبرال است. برای مثال، تأسیس فرهنگستان هنر در ایران و حمایت نهادی از رشته‌هایی مانند خوشنویسی و تذهیب را می‌توان نمونه‌ای از سیاست‌گذاری فرهنگی مقاومتی دانست. این اقدامات، در راستای ایجاد آنچه می‌توان مدرنیته آلترناتیو نامید، صورت می‌گیرد مدلی از توسعه که در عین بهره‌گیری از دستاوردهای جهان معاصر، پای در سنت‌های اصیل تمدنی خود دارد (بلخاری قهی، ۱۳۸۶، ص. ۱۶۷). این رویکرد، هنر قدسی را به ابزاری برای مقاومت نمادین در برابر یکسان‌سازی فرهنگی جهانی تبدیل می‌کند.

۶-۲. هنر قدسی و گفتمان ضداستعماری: از نقد معرفت‌شناختی تا مبارزه تمدنی

سنت‌گرایان، هنر قدسی را نه تنها یک انتخاب زیبایی‌شناختی، بلکه بخشی از پروژه بزرگ‌تر مبارزه فرهنگی - سیاسی علیه استعمار مدرن می‌دانند. از این منظر، سلطه فرهنگی غرب تنها از طریق بازگشت به اصول جاودان و فراتاریخی هنر قدسی قابل مقابله است (شووان، ۱۳۹۴، ص. ۹۸). این نبرد، در ژرفای خود، نبردی بر سر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است؛ نبردی که در آن، هنر قدسی به‌منابۀ آلترناتیوی در برابر پارادایم مسلط مدرنیته ظاهر می‌شود. این رویکرد را می‌توان با نظریه «استعمارزدایی از ذهن» نگوگی واثیونگو نیز مرتبط دانست. هنر قدسی، زبان یک تمدن زنده است و احیای آن، به‌منزله احیای حافظه تاریخی، هویت تمدنی و اعتمادبه‌نفس فرهنگی تلقی می‌شود (فانون، ۱۳۸۰، ص. ۱۴۵). در این راستا، هنر قدسی نه تنها بیانگر هویت، بلکه خود سازنده هویت نیز هست و توانایی ایجاد آنچه را

می‌توان «سوژه‌گی ضداستعماری» نامید، داراست. از این منظر، این نبرد عرصه‌ای برای به چالش کشیدن هژمونی فرهنگی غرب از طریق بازسازی یک نظام نمادین مستقل به شمار می‌رود.

۶-۳. هنر قدسی و دیپلماسی فرهنگی نوین: از قدرت نرم تا رقابت تمدنی

برخی حکومت‌ها، به‌ویژه ایران، از هنر قدسی به‌عنوان ابزاری کارآمد در دیپلماسی فرهنگی خود بهره می‌گیرند. این استفاده را می‌توان در چهارچوب نظریه «قدرت نرم» نای تحلیل کرد. برگزاری نمایشگاه‌های بین‌المللی هنر اسلامی در پایتخت‌های غربی، نه تنها نمایش‌دهنده توانمندی‌های فنی و زیبایی‌شناختی، بلکه بیانگر گفتمان سیاسی - دینی حاکم و ارائه‌دهنده الگویی تمدنی متفاوت است (نصر، ۱۳۷۹، ص. ۲۲۵). این اقدامات، هنر را به عرصه‌ای برای رقابت نرم و ارائه «روایتی جایگزین» از مدرنیته تبدیل می‌کند؛ روایتی که در آن، دین و معنویت محوریت دارند. از این منظر، دیپلماسی فرهنگی مبتنی بر هنر قدسی، شکلی از «سیاست بازنمایی» است که در آن، کشورهای اسلامی به بازتعریف تصویر خود در نظام بین‌الملل می‌پردازند (مطهری، ۱۳۹۰، ص. ۱۸۹). این فرایند، امکان شکل‌گیری آنچه را می‌توان «جهانی‌سازی دوسویه» نامید، فراهم می‌سازد؛ جهانی‌سازی‌ای که نه بر پایه یکسان‌سازی فرهنگی، بلکه بر اساس گفت‌وگوی تمدن‌ها استوار است. این دیپلماسی فرهنگی، در ژرفای خود، تلاشی برای ایجاد نوعی «چندمرکزی‌گرایی فرهنگی» در نظام بین‌الملل و به چالش کشیدن انحصار غرب در تعریف مفاهیمی چون پیشرفت، مدرنیته و توسعه به شمار می‌رود.

۷. مطالعه موردی: هنر قدسی در ایران معاصر

۷-۱. معماری حرم امام رضا (ع) به‌مثابه نماد حکومت دینی

حرم امام رضا(ع) در مشهد - با گنبد طلایی نمادین، ایوان‌های عظیم، کتیبه‌های قرآنی فراگیر و چیدمان سلسله‌مراتبی فضاها - نه تنها یک مکان زیارتی، بلکه نماد عینی هنر قدسی است. این بنا تجلی‌بخش پیوند ناگسستنی هنر و دیانت در ایران است. گسترش پیوسته و برنامه‌ریزی شده این حرم در چهار دهه اخیر و تلفیق هوشمندانه معماری سنتی با فناوری‌های

مدرن در مقیاس بزرگ، نشان‌دهنده اراده سیاسی معطوف به نمایش تداوم سنت و حضور امر قدسی در قلب جهان مدرن و عرصه عمومی است. این مجموعه، یک شهر مقدس در مقیاس کوچک است که نظم سیاسی مبتنی بر سنت را در کالبد معماری متجلی می‌سازد.

۲-۷. نقاشی قهوه‌خانه‌ای: هنر مردمی در برابر هنر رسمی

نقاشی قهوه‌خانه‌ای - با مضامین عاشورایی و ملی - نمونه‌ای برجسته از هنر قدسی مردمی و غیردرباری است که در تقابل با هنر رسمی حکومت قاجار و در دوره‌ای بعد، هنر مدرن و غرب‌گرای عصر پهلوی قرار داشت. این هنر، بیانگر مقاومت فرهنگی طبقات فرودست و سنتی در برابر سیاست‌های هنری حکومت‌های مرکزی بود. این نقاشی‌ها، با روایت بصری واقعه عاشورا و رشادت‌های امامان شیعه، نه تنها حافظه جمعی شیعیان را تقویت می‌کردند، بلکه آن را در برابر روایت رسمی و سکولار تاریخ نیز قرار می‌دادند و بدین‌سان، به ابزاری برای بسیج اجتماعی و اعتراض سیاسی تبدیل می‌شدند.

۳-۷. خوشنویسی و انقلاب اسلامی: از زیبایی متعالی تا بیانیه سیاسی

خوشنویسی اسلامی - به‌ویژه خطوط نسخ و ثلث - در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، به‌گونه‌ای پویا از حوزه سنتی خود فراتر رفت و به ابزاری قدرتمند برای تبلیغ اندیشه‌های انقلابی و بسیج توده‌ها تبدیل شد. شعارهای خوشنویسی شده بر دیوارهای شهرها، اعلامیه‌ها و پوسترها، هنری را که همواره حامل قرآن و متون مقدس بود، به عرصه مبارزه سیاسی کشاند (نصر، ۱۳۷۹، ص. ۱۸۹). این پدیده نشان می‌دهد که چگونه یک هنر قدسی، در بستر یک جنبش اجتماعی بزرگ، می‌تواند کارکردی کاملاً سیاسی و انقلابی پیدا کند و اثربخشی خود را به‌عنوان رسانه‌ای قدرتمند به نمایش بگذارد. در این میان، زیبایی متعالی خط، بر شکوه، اعتبار و تأثیرگذاری پیام سیاسی می‌افزود.

۸. هنر قدسی و آینده‌گفتمان سیاسی: از آلت‌رناتیو سازی تا چالش‌های پیش رو

۸-۱. هنر قدسی به‌مثابه آلت‌رناتیو جهانی در برابر بحران‌های تمدنی

در عصر بحران‌های چندگانه زیست‌محیطی، اخلاقی و معنوی ناشی از پروژه مدرنیته، هنر قدسی می‌تواند به آلت‌رناتیوی جهانی در برابر الگوی توسعه غربی تبدیل شود. این هنر، با تأکید ذاتی بر توازن، هماهنگی با طبیعت - به‌مثابه مخلوق الهی - و احترام به حدود و امر متعالی، می‌تواند مبانی نظامی سیاسی نوینی را پی‌ریزی کند که نه بر محور رشد اقتصادی بی‌پایان و استثمار طبیعت، بلکه بر پایه تعادل، عدالت و معنا استوار است (کوماراسوامی، ۱۳۸۴، ص. ۲۳۴). از این منظر، هنر قدسی را می‌توان بخشی از «سیاست زیستی آلت‌رناتیو» دانست که در برابر سیاست زیستی مدرن قرار می‌گیرد. این نگرش، مبتنی بر نوعی «بوم‌شناسی مقدس» است که در آن، رابطه انسان با طبیعت نه بر پایه سلطه‌گری، بلکه بر اساس مسئولیت‌پذیری و نیابت الهی تعریف می‌شود (نصر، ۱۳۸۵، ص. ۱۵۶). در چنین منظومه‌ای، هنر قدسی می‌تواند به بازتعریف مفاهیم بنیادین توسعه، پیشرفت و رفاه بپردازد و الگویی از سیاست متعالی ارائه دهد که در آن، ابعاد مادی و معنوی حیات انسان در تعادل قرار می‌گیرند. این رویکرد، پاسخی است به آنچه می‌توان «بحران معنا» در سیاست مدرن نامید؛ بحرانی که در نظریه‌پردازی‌های فیلسوفانی چون چارلز تیلور و السدیر مکینتایر و نیز مورد توجه قرار گرفته است (تیلور، ۱۳۸۹، ص. ۲۰۱).

۸-۲. هنر قدسی و گذار از سکولاریسم: به سوی فضای عمومی پساسکولار

با افول نسبی گفتمان سکولاریسم در بسیاری از نقاط جهان از جمله ظهور پست‌سکولاریسم در غرب هنر قدسی می‌تواند به بازتعریف رابطه دین و سیاست در عرصه عمومی کمک کند. این هنر قادر است فضایی عمومی ایجاد کند که در آن امر قدسی نه به‌عنوان یک امر خصوصی، بلکه به‌عنوان واقعیتهای زنده و مؤثر، حضور سیاسی و اجتماعی خود را بازباید (حکمت، ۱۳۹۲، ص. ۲۳۴). ظهور معماری‌های جدید دینی در غرب مانند مساجد و کلیساهای معاصر که به سنت بازمی‌گردند، نشانه‌ای از این تحول است. این تحول را می‌توان در چهارچوب نظریه فضای عمومی پساسکولار یورگن هابرماس تحلیل کرد. در این فضا، هنر قدسی می‌تواند به ایجاد آنچه عقلانیت ارتباطی دینی نامیده می‌شود، کمک

کند (هابرماس، ۱۳۸۶، ص. ۱۷۸). از این منظر، هنر قدسی نه تنها یک بیان زیبایی‌شناختی، بلکه شیوه‌ای از عقلانیت نمادین است که می‌تواند در گفتگوی عمومی حضور یابد. این نگاه، هنر قدسی را از حاشیه به مرکز پروژه بازتعریف مدرنیته بازمی‌گرداند.

۳-۸. چالش‌های پیش رو: از کالایی شدن تا بحران انتقال

۳-۸-۱. کالایی شدن هنر قدسی در بازار جهانی

خطر تبدیل هنر قدسی به یک کالای آگروتیک، تزئینی و بی‌خاصیت که صرفاً برای مصرف موزه‌ها، کلکسیونرهای ثروتمند و گردشگری فرهنگی تولید می‌شود. این پدیده را می‌توان با مفهوم استثمار نمادین تحلیل کرد که در آن، محتوای متعالی هنر قدسی تهی شده و تنها پوسته ظاهری آن به‌عنوان کالایی لوکس به فروش می‌رسد (بوردیو، ۱۳۸۱، ص. ۱۴۵). چالش‌های فراروی هنر قدسی در جهان معمور پیچیده و چندبعدی است. کالایی شدن هنر قدسی تنها به خرید و فروش آثار محدود نمی‌شود، بلکه به تغییر ماهوی کارکرد اثر هنری می‌انجامد. برای نمونه، تبدیل یک تابلوی خوشنویسی از وسیله تذکر به کالای سرمایه‌ای در حراجی‌های بین‌المللی، نه تنها ارزش متعالی آن را مخدوش می‌کند، بلکه آن را به ابزاری برای نمایش منزلت اجتماعی و انباشت سرمایه تبدیل می‌نماید (بوردیو، ۱۳۸۱، ص. ۱۵۶). این فرایند با قانون‌زدایی از هنر همراه است که در آن، معیارهای بازار جایگزین معیارهای متافیزیکی می‌شود.

۳-۸-۲. تقلیل هنر قدسی به فولکلور و موزه‌گذاری

جدا سازی هنر از بستر زنده، پویا و کارکردی سنتی و تبدیل آن به یک پدیده صرفاً تاریخی و موزه‌ای که ارتباطی ارگانیک با زندگی روزمره و نظام سیاسی حاضر ندارد. این فرایند که از آن به موزه‌ای سازی سنت یاد می‌شود، هنر قدسی را از نقش زنده و تأثیرگذارش در جامعه تهی می‌کند (Assmann, 2011, p. 89). موزه‌ای شدن و فولکلوریسیم نیز خطری جدی است. وقتی هنر قدسی از بستر زنده و کارکردی خود جدا و در ویتترین موزه‌ها قرار می‌گیرد، به نمودی از مرگ تبدیل می‌شود. نمونه بارز آن، نمایش آثار هنر اسلامی در موزه‌های غرب است که فارغ از بستر معنوی و آیینی خود، صرفاً به‌عنوان اشیای

عجیب و غریب شرقی عرضه می‌شوند (Assmann, 2011, p. 94). این روند، هنر را از نقش فعال خود در جامعه تهی می‌کند.

۸-۳-۳. بحران انتقال و نهادهای آموزشی

فقدان نظام آموزشی منسجم و عمیق که بتواند به‌طور هم‌زمان، هم فنون ظریف و هم مبانی متافیزیکی و معنوی هنر قدسی را به نسل جدید منتقل کند، یکی از چالش‌های اساسی تداوم این سنت به شمار می‌رود. آموزش‌های کنونی غالباً بر تکنیک متمرکزند و از حکمت هنر غفلت می‌کنند (شووان، ۱۳۹۴، ص. ۱۳۴). این شکاف را می‌توان «بحران انتقال» نامید؛ بحرانی که تهدیدی جدی برای استمرار سنت محسوب می‌شود. بحران انتقال، در واقع ناشی از نوعی گسست معرفتی در نظام آموزشی است. بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که در نظام‌های سنتی، استاد نه تنها فنون هنری، بلکه حالات باطنی، سلوک معنوی و آداب خلق اثر را نیز به شاگرد منتقل می‌کرد؛ حال آنکه آموزش آکادمیک مدرن، این بُعد را نادیده می‌گیرد و هنر را عمدتاً به مهارت فنی فرو می‌کاهد (شووان، ۱۳۹۴، ص. ۱۴۲).

۸-۳-۴. دشواری ترجمه نمادها به زبان مدرن

چگونگی بیان زبان نمادین هنر قدسی در جهانی که نمادها را سطحی فهمیده یا به کلی فراموش کرده است، یکی از بزرگ‌ترین موانع برای تأثیرگذاری گسترده آن است. این چالش، مستلزم توسعه هرمنوتیک اجتماعی جدیدی است که بتواند میان سنت و دنیای معاصر پل بزند (ریکور، ۲۰۰۴، ص. ۱۵۶). ترجمه نمادها نیز چالشی بزرگ است؛ اینکه چگونه می‌توان زبان نمادین هنر قدسی را به مخاطبی که در جهانی کمی شده زندگی می‌کند، منتقل کرد. این امر مستلزم توسعه هرمنوتیک اجتماعی جدیدی است که بتواند پلی میان سنت و دنیای معاصر برقرار سازد (ریکور، ۲۰۰۴، ص. ۱۶۷). سرانجام، فقدان نظریه سیاسی نظام‌مند، مانع تبدیل هنر قدسی به آلت‌ناتنیوی عملی در گفتمان سیاسی معاصر شده است.

۵-۳-۸. فقدان نظریه سیاسی نظام‌مند: از خلأ تئوریک تا مانع تحقق عملی

فقدان یک چهارچوب نظری جامع و نظام‌مند که بتواند پیوندهای ساختاری میان هنر قدسی و مفاهیم بنیادین سیاست مدرن را تبیین کند، به‌عنوان مانعی جدی در مسیر تبدیل شدن هنر

قدسی به یک آلترناتیو عملی در گفتمان سیاسی معاصر عمل می‌کند. این خلأ تئوریک، خود را در چند سطح نشان می‌دهد.

در سطح نخست، عدم تفکیک مفهومی دقیق میان «سیاست قدسی» به‌عنوان یک نظم آرمانی و «الهیات سیاسی» به‌مثابه توجیه دینی حکومت‌های موجود مشاهده می‌شود. این ابهام، امکان نقد ساختاری نظام‌های سیاسی موجود را تضعیف می‌کند (بلخاری قهی، ۱۳۸۶، ص. ۲۳۴).

در سطح دوم، فقدان زبان مشترک برای گفتگو با گفتمان‌های مسلط سیاسی مشهود است. مفاهیمی چون «نظم کیهانی» و «سلسله‌مراتب وجود» که در هسته نظریه سیاسی هنر قدسی قرار دارند، چگونه می‌توانند با مفاهیم مدرنی چون حقوق بشر، دموکراسی مشارکتی و عدالت توزیعی ارتباط برقرار کنند؟ این گسست زبانی، هنر قدسی را در حاشیه گفتمان سیاسی نگه می‌دارد (نصر، ۱۳۷۹، ص. ۲۸۹).

در سطح سوم، عدم ارائه مکانیسم‌های نهادی برای تحقق عینی این نظریه وجود دارد. چگونه می‌توان نظم سیاسی مبتنی بر هنر قدسی را در قالب نهادهای حکمرانی مدرن صورت‌بندی کرد؟ این پرسش همچنان بی‌پاسخ مانده است. برای نمونه، چگونه می‌توان نمادگرایی قدسی را با کارکردگرایی نهادی در ساختارهای اداری تلفیق کرد؟ (Guénon, 2001, p. 112).

در سطح چهارم، فقدان پاسخ به نقدهای مدرنیته مشهود است. نظریه سیاسی هنر قدسی هنوز پاسخی روشن به پرسش‌های بنیادین عصر روشنگری، همچون نسبت امر قدسی با آزادی فردی و کثرت‌گرایی فرهنگی، ارائه نداده است. این ناتوانی در تعامل انتقادی با مدرنیته، ظرفیت رقابتی این نظریه را محدود ساخته است (شجاعی، ۱۳۹۵، ص. ۱۷۸).

در نهایت، عدم توسعه روش‌شناسی پژوهش بینارشته‌ای، مانع تولید دانش نظام‌مند در این حوزه شده است. چگونه می‌توان با تلفیق روش‌شناسی علوم سیاسی، تاریخ هنر و حکمت سنتی، به تولید نظریه‌ای جامع دست یافت؟ این پرسش روش‌شناختی همچنان بی‌پاسخ مانده و توسعه این حوزه دانشی را با چالش مواجه ساخته است (کوماراسوامی، ۱۳۸۴، ص. ۳۱۲). برای غلبه بر این چالش‌ها، نیاز به توسعه «نوسنت‌گرایی آگاهانه» وجود دارد؛ رویکردی که از یک‌سو به اصول اصیل سنتی وفادار باشد و از سوی دیگر بتواند با مسائل جهان معاصر

وارد گفتگو شود. این امر مستلزم بازخوانی انتقادی سنت و توسعه زبانی نظری جدیدی است که هم از تقلیل‌گرایی مدرنیستی و هم از بنیادگرایی ستی اجتناب کند.

نتیجه‌گیری

هنر قدسی در دیدگاه سنت‌گرایان معاصر، هرگز تنها یک پدیده زیبایی‌شناختی و منزوی نبوده است، بلکه همواره آلترناتیوی سیاسی - تمدنی در برابر مدرنیته و ابزار مشروعیت‌بخشی به حکومت‌های مبتنی بر سنت به شمار می‌رود. این هنر با تأکید ریشه‌ای بر امر متعالی و سلسله‌مراتب وجود، به بازسازی نظم الهی در عرصه سیاست، جامعه و حتی محیط‌زیست یاری می‌رساند. در عین حال، هنر قدسی می‌تواند به مثابه گفتمان مقاومتی قدرتمند در برابر استعمار فرهنگی، یکسان‌سازی جهانی و بحران معنویت در عصر مدرن عمل کند. آینده سیاسی جهان شاید بیش از آنکه در میزگردهای دیپلماتیک و پیمان‌های اقتصادی تعیین شود، در کارگاه‌های خوشنویسان، در نقش‌ونگار معماران مساجد، در ضربان قلم موی نگارگران آیینی و در دل جوامعی در حال شکل‌گیری باشد که این هنر را نفس زندگی خود می‌دانند. با وجود این، این مسیر با چالش‌های عملی جدی، از جمله کالایی شدن، موزه‌ای شدن و نهادینه نشدن آموزش اصیل روبروست که غلبه بر آن‌ها مستلزم نه تنها اراده سیاسی، بلکه خلق نهادهای جدید آموزشی - فرهنگی و بازگشتی اصیل به سرچشمه‌های زلال حکمت خالده است.

منابع

- الیاده، میرچا (۱۳۷۵). رساله در تاریخ ادیان. ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش.
- برگر، پیتر (۱۳۸۰). افسون زدایی از جهان. ترجمه فرید فدائی، تهران: فرزانه روز.
- بلخاری، حسن (۱۳۸۶). حکمت، هنر و زیبایی (مجموعه مقالات). تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بلخاری، حسن (۱۳۹۰). مبانی عرفانی و معنوی هنر و معماری اسلامی. تهران: سوره مهر.
- بوردیو، پیر (۱۳۸۱). تمایز: نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی. ترجمه حسن چاوشیان، تهران: ثالث.
- بورکهارت، تیتوس (۱۳۹۲). هنر مقدس (اصول و روش‌ها). ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش.
- تیلور، چارلز. (۱۳۸۹). سکولاریسم. ترجمه مرتضی مردیها، تهران: ثالث.
- جیمسون، فردریک. (۱۳۸۵). پست‌مدرنیسم یا منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر. ترجمه عطا هودشتیان، تهران: هزاره سوم.
- سعید، ادوارد. (۱۳۷۹). شرق‌شناسی. ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شجاعی، محمد (۱۳۹۵). هنر قدسی و زیبایی‌شناسی مدرن: مطالعه تطبیقی آرای سنت‌گرایان و فیلسوفان معاصر. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- شووان، فریتهوف (۱۳۹۴). اصول و معیارهای هنر. در: هنر و معنویت (مجموعه مقالات). ترجمه و تدوین انشاءالله رحمتی، تهران: فرهنگستان هنر.
- فانون، فرانسیس (۱۳۸۰). دوزخیان روی زمین. ترجمه علی شریعتی، تهران: قلم.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۵). تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی. تهران: نی.
- فلاحت، محمد (۱۳۸۸). هنر و معماری صفوی: بازتابی از حکمت شیعی. اصفهان: خاک.
- کوماراسوامی، آناندا (۱۳۸۴). حکمت هنر قدسی. ترجمه صالح طباطبایی، تهران: فرهنگستان هنر.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۰). جهانی‌شدن، فرهنگ. هویت. تهران: نی.

- لیوتار، ژان-فرانسوا (۱۳۷۹). وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش. ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: گام نو.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). خدمات متقابل اسلام و ایران. تهران: صدرا.
- نصر، سید حسین (۱۳۷۹). هنر و معنویت اسلامی. ترجمه انشالله رحمتی، تهران: سروش.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۵). دین و نظم طبیعت. ترجمه انشالله رحمتی، تهران: نی.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۶). دگرگونی ساختاری حوزه عمومی. ترجمه جمال محمدی، تهران: افکار.

- Assmann, J. (2011). *Cultural Memory and Early Civilization: Writing, Remembrance, and Political Imagination*. Cambridge University Press.
- Burckhardt, T. (1967). *Sacred Art in East and West*. Perennial Books.
- Coomaraswamy, A. K. (1934). *The Transformation of Nature in Art*. Dover Publications.
- Guénon, R. (2001). *The Reign of Quantity and the Signs of the Times*. Sophia Perennis.
- Nasr, S. H. (1987). *Islamic Art and Spirituality*. State University of New York Press.
- Ricoeur, P. (2004). *Memory, History, Forgetting*. The University of Chicago Press